

محمد بهمن بیگی (۱۳۸۹-۱۲۹۸ ش) به وقت قشلاق ایل در چادری در فاصله میان لار و فیروزآباد، در خانواده محمودخان کلانتر از تیره بهمن بیگلو به دنیا آمد. او بنیان‌گذار آموزش عشایر در ایران است. در کودکی مدتی تحصیل کرد: «پدرم به سواد من علاقه داشت و برای تدریس من مرد هوشمندی را از شهرضای اصفهان به خانه آورده بود. من بیش از دو سال در خدمت این مرد درس خواندم» (بهمن بیگی، ۱۳۸۸: ۸۴-۸۵). پدر و سپس مادرش به همراه فرزندان در پی شورش بزرگ عشایر فارس در برابر سیاست‌های تمرکزگرایانه رضاخان، به همراه سران ایل در سال‌های ۱۳۱۰-۱۳۱۱ ش به تهران تبعید شدند. در تبعید شرایط زندگی بسیار سختی داشتند (اکبری، ۱۳۹۱: ص ۴۸)، اما او این امکان را یافت که به مدرسه برود. در ارزیابی نخستین در کلاس پنجم ابتدایی پذیرفته شد و مقاطع تحصیلی را یکی پس از دیگری با رتبه ممتاز گذراند (بهمن بیگی، ۱۳۸۸: ۹۰ و ۹۱). به دلیل رهایی مادر از تبعید در ۱۳۱۴ ش و ادامه تبعید پدر، بهمن بیگی نوجوان به تنایب در شیراز و تهران به تحصیل ادامه داد و رشته تحصیلی خود را از ریاضی به ادبیات تغییر داد؛ بالاخره در ۱۳۱۸ ش از دارالفنون تهران دیپلم ادبی گرفت.

در ۱۳۲۱ ش از دانشگاه تهران در رشته حقوق فارغ‌التحصیل شد. در ۱۳۲۴ ش «عرف و عادت در عشایر فارس» را منتشر کرد و در آن به شرح اوضاع و احوال عشایر پرداخت و ایده آموزش عشایر را مطرح کرد. در ۱۳۲۹ ش به قصد اقامت به امریکا رفت، اما پس از یک سال به وطن بازگشت. با ناکامی در همراه کردن مسئولین وزارت فرهنگ برای آموزش فرزندان عشایر، نخستین مدرسه عشایری را در ۱۳۳۰ ش در چادر میهمانی خانه‌شان برای کودکان بستگان و نزدیکانش بنا کرد و با حمایت مالی سران ایل، شروع به

تأسیس مدرسه‌های چادری در ایل کرد. معلمان این مدارس از افراد ایل بودند که مختصر سوادی داشتند. در ۱۳۳۱ ش با تلاش پی‌گیر موفق شد وزارت فرهنگ را به تصویب برنامه سوادآموزی عشایر متقاعد کند، اما کودتای ۱۳۳۲ ش تحقق این برنامه را به تأخیر انداخت. در ۱۳۳۳ ش، ۷۸ در استان فارس مدرسه عشایری سیار را راه‌اندازی کرد. در محدوده سال‌های ۱۳۳۴-۱۳۳۵ ش با کمک دکتر کریم فاطمی مدیر کل وقت فرهنگ استان فارس هیأتی از مقامات آموزش و پرورش از مدارس عشایری بازدید و موافقت کردند تا وزارت فرهنگ حقوق معلمان عشایری را بپردازد، به شرطی که بهمن بیگی به استخدام وزارتخانه درآید (بهمن بیگی، ۱۳۸۸ و اکبری، ۱۳۹۱).

بهمن بیگی در آموزش و پرورش استخدام و مسئول دایره تعلیمات عشایری اداره آموزش و پرورش فارس شد: «درست دوازده سال پس از نخستین نوشته‌ها و زمزمه‌هایی که برای تعلیم کودکان عشایری به راه انداخته بودم با رتبه سه اداری به استخدام دولت درآمد» (بهمن بیگی، ۱۳۸۶: ۲۹).

در ۱۳۳۶ ش نخستین مرکز تربیت معلم عشایری را در فارس دایر کرد. در ۱۳۴۳ ش به دلیل پیشرفت چشمگیر دانش‌آموختگان و معلمانی که در عشایر تربیت شده بودند، سازمان برنامه و بودجه برای توسعه تعلیمات عشایر اعتباری را تعیین کرد. در همین سال برای نخستین بار دختران ایل داوطلب معلمی شدند و شش نفر از آنها در دانشسرای عشایری پذیرفته شدند. ۱۳۴۶ ش بهمن بیگی نخستین گروه ۴۰ نفری از دانش‌آموزان ایلات و طوایف گوناگون را پس از برگزاری آزمون ورودی دوره متوسطه به شیراز برد تا به سرپرستی او به صورت شبانه‌روزی به تحصیل ادامه دهند. این اقدام آغازی برای تأسیس دبیرستان عشایری در شیراز بود. در ۱۳۴۷ ش او توانست ساختمان نخستین دبیرستان مستقل شبانه‌روزی عشایری را در شیراز بنا کند. در سال دوم ۶۰ نفر دیگر از فرزندان عشایر را به این دبیرستان آورد و هر

سال به تعداد آنان افزوده شد. در محدوده سال‌های ۱۳۴۹-۱۳۵۰ ش اداره کل آموزش عشایر ایران در وزارت آموزش و پرورش با مرکزیت شیراز تشکیل شد و بهمن بیگی مسئول آموزش عشایر تمام استان‌های کشور شد.

از ۱۳۴۹ ش که خشک‌سالی موجب مشکلات بسیاری برای خانوارهای عشایری در جنوب کشور شد، بهمن بیگی به تأسیس چند نهاد آموزش حرفه‌ای اقدام کرد: مرکز آموزش حرفه‌ای دختران عشایر (قالی بافی) در همان سال؛ و سپس به تدریج نخستین مرکز آموزش حرفه‌ای پسران؛ هنرستان صنعتی؛ مؤسسه تربیت مامای عشایر در شیراز؛ «مجمع آب باریک در کنار پالایشگاه شیراز که شامل دانشسرای عشایری، هنرستان صنعتی، مرکز آموزش حرفه‌ای پسران، استادیوم ورزشی، مدرسه راهنمایی عشایر و... می‌شد را تا ۱۳۵۲ ش تأسیس کرد. در سال ۱۳۵۴ ش بهمن بیگی یکی از برگزیدگان و تحسین‌شدگان نشان ویژه پیکار با بی‌سوادی «کروپسکایا» از سوی سازمان یونسکو شد. بهمن بیگی در ۱۳۵۴ ش با همکاری دانشگاه شیراز، مرکز تربیت پزشک روستا و دامپزشک را تأسیس کرد و دو سال بعد در ۱۳۵۶ ش کتابخانه‌ها و سینماهای سیار را با همکاری یونسف و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان برای عشایر راه اندازی کرد و بالاخره به تأسیس فروشگاه‌های سیار عشایری اقدام کرد که آخرین زنجیره واحدهای آموزشی و خدماتی عشایر بود. وی با تدبیر خاص و با ایجاد ارتباط با برخی از مقامات عالی‌رتبه حکومت پهلوی از امکانات سازمان‌ها و ارتش برای تحقق آرمان‌هایش برای بهبود وضعیت مردم رنج کشیده عشایر استفاده می‌کرد و مدتی محدود نیز در جریان فعالیت کارشناسان اصل چهار ترومن، در گیرودار بی توجهی‌های مقامات محلی و وزارتخانه از کمک‌های ایشان استفاده کرد (Garlitz, ۲۰۰۸: ۱)؛ بهمن بیگی، ۱۳۸۶؛ سهرابی، ۱۳۸۷).

در ۱۳۵۸ ش پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به اتهام

کارگزاری و ارتباط با مقامات رژیم شاه تحت تعقیب قرار گرفت و تا ۱۳۶۸ ش با خانواده‌اش در تهران به‌صورت ناشناس زندگی کرد. انقلابیونی که او و خدماتش را می‌شناختند با اطلاع از این موضوع به کمک او شتافتند و آیت‌الله مهدوی کنی رئیس وقت کمیته‌های انقلاب اسلامی دست‌نوشته‌ای حاکی از برائت او از اتهام وابستگی به رژیم شاه صادر کرد. بهمن بیگی به شیراز بازگشت اما فعالیت‌های او به‌منزله مدیر کل آموزش و پرورش عشایر ایران به‌طور رسمی پایان یافت و به اجبار بازنشسته شد.

از ۱۳۶۸ ش به نگارش کتاب روی آورد و تا ۱۳۸۶ ش چهار عنوان کتاب منتشر کرد. تمام آثار او در قالب داستان‌های کوتاه و روایت‌نگاری درباره خاطرات و تلاش‌هایش در برپایی، توسعه و اداره مدرسه‌های سیار، آموزش و پرورش و فرهنگ عشایری است: به اجابت قسم (خاطرات آموزشی)، بخارای من ایل من، اگر قره قاج نبود و طلای شهبام و کتاب عرف و عادت در عشایر فارس، گنجینه‌ای ارزشمند برای شناخت فرهنگ و نظام زندگی عشایری ایران است. معلم بزرگ ایل در یازدهم اردیبهشت ۱۳۸۹ ش بعد از عمری تلاش و کوشش خستگی‌ناپذیر در فرهنگ و آموزش این کشور، در شیراز چشم از جهان فرو بست.

حاصل تلاش بهمن بیگی در طول ۲۷ سال خدمت، باسواد شدن نیم میلیون از فرزندان ایل، تربیت ۹,۰۰۰ معلم در دانشسرای عشایری، تربیت ۱,۰۰۰ متخصص دانشگاهی از فارغ التحصیلان دبیرستان عشایری، آموزش حرفه‌ای شمار بسیاری از زنان و مردان ایل، تأسیس چندین نهاد آموزش حرفه‌ای و بهداشتی-درمانی برای مردم ایل و بالاخره تأسیس هزاران مدرسه سیار در میان تیره‌ها، طایفه‌ها و عشیره‌های مناطق گوناگون کشور بود. علاوه‌براین، تولید آثاری در روایت‌نگاری آموزشی و نیز ادبیات داستانی در موضوع مدرسه و فعالیت‌های آموزشی بومی در ایران از

نتیجه نرسید (سهرابی، ۱۳۸۷). آنچه بهمن بیگی را شایسته نام «بنیانگذار» کرده است، آن است که تلاش‌های وی از ۱۳۳۰ ش فرصت آموزش را برای کودکان ایل فراهم کرد و مدرسه سیار به‌منزله نهاد رسمی آموزش عشایر به نظام آموزشی کشور ضمیمه شد و تا امروز باقی است.

آنچه بهمن بیگی را به منزله مربی، در عرصه تعلیم و تربیت کشور برجسته می‌سازد، تنها ایجاد نهادهای آموزشی به‌ویژه مدرسه چادری برای آموزش عشایر نیست. دانش‌آموزان مدارس چادری بهمن بیگی در کیفیت آموزش سرآمد دانش‌آموزان مدارس روستایی و شهری بودند و سطح دانش آنها تنها با دانش‌آموزان مدارس خاص شهرهای بزرگ قابل مقایسه بود (پژوهش مؤسسه روانشناسی دانشگاه تهران، ۱۳۷۶ به نقل از دکتر مرتضی نصفت، ریاست مؤسسه و مجری طرح پژوهشی)؛ مطابق بررسی کچوئیان و آقاپور در ۱۳۴۸ ش افت تحصیلی در دوره ابتدایی ۱۵٪ بود (کچوئیان و آقاپور، ۱۳۸۶)، گارلیتز می‌نویسد: «افت تحصیلی در مدارس چادری سه درصد و از میانگین کشوری آن بسیار کمتر بود. درحالی‌که این کودکان گاهی در یک‌سال بیش از یک پایه تحصیلی را طی می‌کردند و تمام اینها در حالی بود که هزینه‌ای که صرف دانش‌آموزان این مدارس می‌شد، نسبت به هزینه‌های دانش‌آموزان مدارس عادی بسیار اندک بود» (Garlitz, ۲۰۰۸: ۱۰۶).

این درخشندگی علمی که حتی خود بهمن بیگی در ابتدا متوجه آن نبود (بهمن بیگی، ۱۳۸۶: ۱۸)، اما خیلی زود در بازدید بازرسان و مقامات وزارتخانه از مدارس چادری خود را آشکار کرد، به دو عامل مهم مربوط می‌شد: به‌طور کامل رویکرد بومی و مدبرانه بهمن بیگی در طراحی و اجرای برنامه آموزشی مدارس سیار و شرایط دانش‌آموزان این مدارس که فرصت یادگیری برای ایشان راهی به‌سوی زندگی بهتر برای خود و خانواده آنها محسوب می‌شد انگیزه بسیاری برای تحصیل و یادگیری به آنها می‌داد.

سوی بهمن بیگی قدمی بزرگ در راه تولید دانش بومی تعلیم و تربیت در کشور است. اما مهم‌تر از همه، بهمن بیگی با ایجاد فرصت یادگیری و رشد برای فرزندان اقشار محروم عشایر، نظام ارزش‌های زندگی ایلی و مناسبات خان و رعیت را در ایل متزلزل کرد (فرهادی، ۱۳۹۴). ابراهیم گلستان نیز به همین موضوع اذعان دارد و می‌گوید: «در سال ۱۳۴۸ در بازدید از مدرسه چادری به بهمن بیگی گفتم اینها [دانش‌آموزان] چرا موقع پاسخ به سؤالات اینقدر داد می‌زنند. بگو آرام‌تر صحبت کنند. بهمن بیگی جواب داد من می‌خواهم اینها داد بزنند تا فردا جلوی خان دست به سینه نایستند، سربلند بایستند» (نشریه فراسو، ۱۳۸۹: ۹).

هرچند، بهمن بیگی به حق بنیان‌گذار آموزش عشایر در ایران است، اما ایده آموزش عشایر و مدارس سیار پیش از او مطرح شده بود: «من مبتکر فکر ایجاد مدارس سیار عشایری نبودم. فکر ایجاد مدارس عشایری فکر بکری نبود. دیگران پیش از من در این طریق قدم نهاده بودند» (بهمن بیگی، ۱۳۸۶: ۱۲). در ۱۳۰۳ ش ایده مدرسه سیار از طریق مدرس احمدشاه قاجار مطرح شده بود (سهرابی، ۱۳۷۸). همچنین رضاخان در راستای همان سیاست و سلطه مطلق بر عشایر (Garlitz, ۲۰۰۸)، بعدها دارالتربیه‌هایی برای فرزندان سران عشایر تأسیس کرده بود (سهرابی، ۱۳۷۸). اما به‌دلیل اقامت اجباری فرزندان سران ایلات در این شبانه‌روزی‌های آجری و دوری از خانواده و طبیعت برای ایشان بسیار دشوار بود، و به‌زودی با شکست مواجه شد (سهرابی، ۱۳۷۸: ۷۱-۷۳). در ۱۳۱۵ ش گزارشی درباره تأسیس مدرسه‌ای سیار در طایفه کشکولی نیز وجود دارد و بالاخره در ۱۳۳۱ ش در دوره پهلوی دوم، دکتر محمود حسابی، وزیر آموزش و پرورش وقت، در شرایطی سخت به منطقه یاسوج رفت و در آنجا مدرسه‌ای ثابت تأسیس کرد (ساعد حسینی، ۱۳۹۳). اما در نهایت هیچ‌یک از این تلاش‌ها و نیز ایده مدرسه سیار به

بهمن بیگی متخصص تعلیم و تربیت نبود اما نجات مردم ایل از شرایط رقت بارشان در آن دوره زمانی و محدودیت‌هایی که او را وامی داشت تا قدم به قدم و باتوجه به شرایط و امکانات موجود برنامه‌ریزی و اقدام کند، موجب شد که رویکرد آموزشی بهمن بیگی از دو ویژگی کلیدی برخوردار باشد: واقع‌گرایی و طبیعت‌گرایی.

ازجمله مؤلفه‌های این واقع‌گرایی عبارت بودند از: استفاده از معلمان بومی و سنخیت فرهنگی آنان با مردم ایل، برنامه‌ریزی براساس مقتضیات زندگی کوچندگان، هماهنگ کردن ایام آموزش - امتحانات و تعطیلات با کوچ عشایر، پذیرش دانش‌آموزان بی‌شناسنامه و ایجاد شبکه ارتباطی گسترده با مقامات گوناگون برای رفع موانع قانونی تحصیل و اشتغال دانش‌آموزان و معلمان.

طبیعت‌گرایی قلب رویکرد آموزشی بهمن بیگی بود، اما وی رهرو ژان ژاک روسو نبود؛ بهمن بیگی طبیعت را برای رشد و بالندگی مطلوب می‌شمرد اما شهر و خانواده را انکار نمی‌کرد. طبیعت برای بهمن بیگی یک فرش و بستر برای زندگی فردی، زندگی خانوادگی و حتی زندگی شهری بود! برخلاف روسو که موضوع تربیتش کودک شهری‌ای بود که حتی خانواده برای تربیت او تهدید بود، و تنها طبیعت باید او را از محبت و معرفت سیراب کند، مخاطب بهمن بیگی کودکی در آغوش خانواده و در آغوش طبیعت بود؛ او هر دو را می‌پسندید و به رسمیت می‌شناخت.

بهمن بیگی در نوع تربیت طبیعی نیز با روسو بسیار اختلاف نظر دارد. روسو تربیت را سلبی می‌دانست و معتقد بود کودک باید خودآموزی کند و طبیعت معلم اوست. درحالی‌که طبیعت برای بهمن بیگی بستر فعالیت آموزشی است و تلاش دارد تا ضمن حفظ خصوصیات ارزشمند ناشی از زندگی در طبیعت مانند قدرتمندی بدنی، قدرت مقاومت در مقابل سختی‌ها، شجاعت و صداقت در انسان، عناصر مدنیت را به وجود او بیفزاید که سواد و تحصیل

بهترین گذرگاه به سوی آن است. چنین طبیعت‌گرایی در فرآیند آموزشی بهمن بیگی یعنی تعامل مداوم با طبیعت و این تعامل در برنامه‌های آموزشی او خود را نشان می‌داد؛ مدارس چادری در دل طبیعت بود. بسیاری از اوقات دامن چادر بالا بود و بچه‌ها هیچ حایلی با کوه و دشت و سبزه نداشتند. کلاس‌های بالاتر بسیاری از اوقات در زیر سایه درختان تشکیل می‌شد. دبیرستان عشایری و دانشسرای عشایری در شهر بود، اما دانش‌آموزانش از دامن طبیعت آمده بودند، به همین دلیل مطابق برنامه دبیرستان هفته‌ای یک روز بچه‌ها به فضای باز می‌رفتند تا در طبیعت نفس بکشند و نیاز به تن دادن به دشت و بلعیدن وجودی طبیعت پاسخ گیرد (اکبری، ۱۳۸۹). بهمن بیگی عشق به طبیعت را تا آنجا ابراز کرد که از نزدیکانش درخواست کرد تا پس از مرگ، مزار او در طبیعت و بر سر راه کوچ ایل باشد!

برنامه‌ریزی درسی بهمن بیگی برای مدارس چادری نیز در میزان توفیق آنها نقش جدی داشت؛ برخی از عناصر برنامه عبارت بودند از: اصرار بر سرعت در حل مسائل ریاضی، توجه به نگارش هرچه زیباتر کلمات فارسی، قرار گرفتن مشاعره در برنامه درسی هر مدرسه، خواندن اشعار حافظ، سعدی، مولانا و ... در مدرسه، عرضه نمایش، برای نمونه برگزاری مداوم نمایش شعر موسی و شعبان، انجام آزمایش‌های علوم در مدرسه، عرضه کنفرانس و سخنرانی در مدرسه، رسم نقشه‌های جغرافیایی از طریق دانش‌آموزان در کلاس و مدرسه.

آموزش ضمن خدمت و نیز تشویق معلمان و دانش‌آموزان مدارس موفق با روش‌های بسیار مؤثری انجام می‌شد که اهم آنها عبارت بودند از: برگزاری اجتماعات تربیتی و فرهنگی دانش‌آموزان هر ایل، برپاداشتن اردوهای آموزشی سالیانه در مراکز ایلی که به رشد انگیزش و هم‌آموزی جمعی منجر می‌شد، دعوت دبستان‌های موفق و آموزگاران برجسته به شیراز جهت تشویق موفقیت‌های آنها و انتقال تجربیات

فهرست منابع:

- اکبری، علی (۱۳۹۱)، مکتب بهمن بیگی: ارزش‌های پنهان و راهبردهای مؤثر آموزشی، ج ۱، تهران: نشر ویژه نگار، چ ۱.
- اکبری، علی (۱۳۸۹) گفتگوی حضوری شهین ابروانی و علی اکبری خردادماه ۱۳۸۹.
- بهمن بیگی، محمد (۱۳۸۱)، عرف و عادت در عشایر فارس، ج ۲، شیراز: انتشارات نوید شیراز.
- بهمن بیگی، محمد (۱۳۸۶) به اجاققت قسم (خطرات آموزشی)، ج ۴، شیراز: انتشارات نوید شیراز.
- بهمن بیگی، محمد (۱۳۸۸)، طلای شهامت، ج ۳ شیراز: انتشارات نوید شیراز.
- بهمن بیگی، محمد (۱۳۸۴)، اگر قره قاچ نبود، ج ۴، شیراز: انتشارات نوید شیراز.
- پژوهش انجام شده در مؤسسه روانشناسی دانشگاه تهران، (۱۳۷۶) به سفارش سازمان شاهنشاهی، مجری طرح دکتر مرتضی نصف، ریاست مؤسسه روانشناسی.
- حسینی، ساعد (۱۳۹۳)، مصاحبه با سایت کهکلیویه و بویبر احمد. k-b.IR، تاریخ خبر ۱۳۹۳/۵/۱۸، کد خبر ۲۹۰۸۶۰.
- سهرابی، علی (۱۳۸۷)، آموزش و پرورش در عشایر ایران، ج ۲، شیراز: انتشارات نوید شیراز.
- فرهادی، امراالله (۱۳۹۴)، گفتگوی ابروانی با اعضای انجمن فارغ التحصیلان عشایر ایران در تاریخ ۱۳۹۴/۸/۶ در محل انجمن: دفتر آقای امراالله فرهادی، سینماگر و هنرمند و از نخستین دانش‌آموزان دبیرستان عشایری.
- کچونیان، حسین و آقاپور، علی (۱۳۸۶)، کدو کاو در نابرابری‌های آموزشی، مطالعه تطبیقی قبل و بعد از انقلاب اسلامی، قسمت اول و دوم، خبرگزاری فارس، مندرج در سایت باشگاه قابل دستیابی در:
- <http://www.bashgah.net/fa/content/show/۱۳۰۴۱>
- نصفت، مرتضی (۱۳۸۹)، گفتگوی شهین ابروانی با دکتر نصف، با حضور مهندس علی اکبری از انجمن فارغ التحصیلان عشایر جنوب ایران، تاریخ ۸۹/۱۰/۲۹ در محل دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران.
- Garlitz, R. P. (۲۰۰۸). Academic Ambassadors in the Middle East: The University Contract Program in Turkey and Iran, ۱۹۵۰-۱۹۷۰ (Doctoral dissertation, Ohio University).

موفق به دانش‌آموزان دانشسرا که معلمان آینده ایل بودند و بردن دانش‌آموزان و مدرسان دانشسرا به مدارس چادری برای مشاهده روش‌های معلمان موفق.

آنچه تداوم این رویه را تضمین می‌کرد، نحوه نظارت و ارزیابی آموزشی مدارس چادری بود: جدیت و دقت در بازرسی و نظارت، بازدیدهای منظم و دوره‌ای از مدارس چادری و آزمون مداوم دانش‌آموزان، به کارگیری راهنمایان ماهر و تربیت‌یافته با موفقیت‌های درخشان آموزشی، ضبط و ثبت گزارش‌های راهنمایان تعلیماتی و توجه و رعایت جدی اصل تشویق و تنبیه.

بهمن بیگی را باید اعجوبه‌ای در تعلیم و تربیت دانست که با عشق به ایل، خستگی‌ناپذیری و ایمان قاطع به الفبا به‌پاخاست: «کلید مشکلات ما در لابه‌لای الفبا خفته است و من اینک شما را به یک قیام جدید دعوت می‌کنم. پس از سال‌ها سیر و سیاحت، غور و مطالعه، دلسوزی و دردمندی به این نتیجه رسیده‌ام و شما را به یک قیام مقدس دعوت می‌کنم. قیام برای باسواد کردن مردم ایلات. من به نام این مردم، با این چشم‌های پرفروغ، پوست‌های پرچروک، لباس‌های ژنده، شکم‌های گرسنه، با این لب‌های بی‌خنده و دل‌های پر خون، به نام این مردم، به نام کتیرازن‌ها، چوپان‌ها، مهترها، کنگرزها، دروگرها، هیزم‌شکن‌ها، نی‌زن‌ها، فعله‌ها؛ بی‌کارها و ولگردها از شما می‌خواهم که به پا خیزید و روز و شب و گاه و بی‌گاه درس بدهید، درس بخوانید، درس بدهید، درس بخوانید...» (بهمن بیگی، ۱۳۸۴: صفحه پایانی).

اما بهمن بیگی به مؤلفه‌ای فراتر از سواد نیز ایمان داشت و شهامت را بر سواد برتری می‌داد. وی به صراحت می‌گوید: «طلای شهامت را با پیشیز سواد مبادله نکنیم» (بهمن بیگی، ۱۳۸۸، ص ۷۶) و این بیان را زمانی ابزار می‌کند که می‌خواهد در نفی تنبیه بدنی دانش‌آموزان از طریق معلم صحبت کند. زیرا تنبیه بدنی موجبات ترس و نابودی شهامت کودکان را فراهم می‌آورد.